

دگرگونیها و پایداریهای اجتماعی جامعهٔ ایران: اُمیدها و بیمها

فهرست عناوین

- ۱ مقدمه
- ۲ مسألهٔ همایش
- ۴ دگرگونیهای اجتماعی جامعهٔ ایران که مُشخصاً یا مُستقیماً وضعیت کنونی را رقم زده و می‌زنند
- ۷ موجودیت و چیستی اجتماعی و تاریخی ایران: اُفق‌های اُمیدآفرین و چالشهای بیم‌زا
- ۷ چیستی ایران در مقایسهٔ تاریخ اجتماعی ایران با تاریخ اجتماعی ایران معاصر
- ۱۱ نسبت آیندهٔ ایران و خاورمیانه در چشم‌انداز مسائل، بُحران‌ها، پیوندهای مُشترک و مُشابهات
- ۱۳ بُحران‌های اجتماعی ناشی از دگرگونیهای اجتماعی؛ علل و چشم‌اندازهای حلّ آنها
- ۱۶ محورهاى همایش
- ۱۶ هدف همایش، ضرورت موضوع و نتایج مورد انتظار ...

مقدمه

به گزارش تاریخ اندیشه، هرگاه امر واقع با امر مورد انتظار ناساز افتاده است، آحاد جامعه بالاخص اهل اندیشه بیش از هر زمان دیگر دربارهٔ وجوه گوناگون زندگی اجتماعی سخن گفته و آثاری از خود بر جای نهاده‌اند. در تاریخ علم جامعه‌شناسی نیز می‌توان بسی متفکران را یافت که این علم را اصولاً علم دگرگونی اجتماعی می‌دانند و یا بر این باورند که اگر دگرگونیهای ژرف رخ نداده بودند، نیاز به تأسیس علمی برای شناخت جامعه رُخ نمی‌داد. زنده‌یاد منوچهر آشتیانی را نیز باور این بود: «جامعه‌شناسی علمی است که جامعه در آن به چیستی خود پی می‌برد». باری، هیأت مدیرهٔ دورهٔ دهم انجمن جامعه‌شناسی ایران که از تابستان سال جاری گفت‌وگو دربارهٔ موضوع پنجمین همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری را آغاز کرده بود، چندی قبل مسؤولیت امور این همایش را به من سپرد. از حُسن اعتماد این هیأت محترم سپاسگزارم و نفسِ اهتمام انجمن بدین موضوع را اُمیدآفرین می‌دانم؛ زیرا هرچه ما ایرانیان بتوانیم بهتر و ژرفتر دگرگونیهای جامعه را بفهمیم، بیشتر محتمل است بتوانیم حال و آینده‌ی بهتر برای خود رقم زنیم. متن حاضر حاوی شرحی تفصیلی بر مسأله‌ی است که «پنجمین همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری» بدان می‌پردازد.

مسأله همایش

جامعه ایران سده گذشته را حین بسی دگر گونیا گذراند که طی گسترش تنوع، دامنه و ابعاد به سده کنونی رسیدند. نفس دگر گونی اجتماعی امری است اجتناب‌ناپذیر و گاه عامل اصلی تداوم یا تکامل جامعه؛ در عین حال، از آنجا که هیچگاه نمی‌توان به شناخت کامل و دقیق آینده نائل شد، هر تغییر می‌تواند توأم با امید و بیم و موجب اضطراب باشد. همچنین دگر گونی اجتماعی می‌تواند بر حسب شتاب دگر گونی با دوره‌هایی از آنومی نیز همراه باشد؛ اما شاید از یک سو طول دوران و شدت دگر گونی و ارزشهایی که حین دگر گونی خلق می‌شوند و از سوی دیگر میزان آنومی باشد که سرنوشت جامعه را در فراز و فرود دگر گونیا رقم می‌زند؛ به دیگر تعبیر، سرنوشت جامعه می‌تواند تابع نسبت «میزان هنجارمندی جامعه پس از هر گذار آنومیک» با «ارزشهای خلق شده حین دگر گونی» باشد. انتظار است دگر گونیهایی که همزمان در جامعه ایران و محیط پیرامونی وی در منطقه و جهان رخ داده‌اند، به نوبه خود موجب افزایش احتمال تغییر و تحولات بعدی در آینده جامعه شوند. این تحولات نیز، هم می‌توانند باعث پویشها، جنبشها، نوشدگی‌ها و نهادمندیهایی باشند که جامعه را به سمت توسعه ظرفیت‌های ملی برای کاهش بحران‌های اجتماعی، رفع مشکلات و تقویت ظرفیت‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی و بهبود زندگی مردم سوق دهند، هم می‌توانند زمینه‌ساز ناآرامی، شورش و بحران‌هایی باشند که همبستگی اجتماعی و ملی و مآلاً خوشبختی آحاد جامعه را تهدید می‌کنند. چنین است که این دگر گونیا بسیاری آمیدها و بیمها را برای ایران آینده بر می‌انگیزند.

برای علم اجتماعی در وهله نخست، شناخت خود دگر گونیا، توصیف ماهیت، ابعاد، علل بعید و عواملی بلافضل که موجب آنها شده‌اند، شایان توجه می‌نمایند، سپس ارزیابی اثر نهائی و نتیجه کنونی هر یک از روندهای دگر گونی و سرانجام آینده آنها. احتمالاً تا درنیابیم دگر گونیا از چه خصوصیات برخوردار بوده و هستند، یا به‌طور خلاصه درنیابیم که «چه شد» و «چگونه اینچنین شد»، شاید چندان نتوانیم دریابیم که اکنون «در کدام حال هستیم»، «چه می‌شود»، در آینده چه می‌تواند رخ دهد و «چه خواهد شد».

اما آنچه قرار است مورد گفت‌وگو قرار گیرد و دگر گونیهای امیدآفرین و بیم‌زای وی بررسی شوند، یک جامعه مشخص است که می‌بایست به‌عنوان یک «جامعه ملی» واجد موجودیت تاریخی و مستمر خویش و با خصوصیات تاریخی اجتماعی خاص خود وی، مورد گفت‌وگو قرار گیرد، یعنی «ایران». لذا یکی از راستاهای اصلی همایش پنجم را گفت‌وگو درباره موجودیت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران تشکیل خواهد داد و ابعاد گوناگون موجودیت تاریخی وی، یعنی عوامل موجد و مقوم گذشته حال و آینده وی مورد بررسی قرار خواهند گرفت. همایش از مباحث و مقالاتی که از منظر جامعه‌شناسی و با تأکید و تمرکز بر وجوه خاص اجتماعی جامعه ملی ایران به بررسی مفهومی و نظری عوامل مقوم حیات اجتماعی تاریخی ایران و چالشهای رویاروی وی در جهان کنونی و آینده محتمل بپردازند، استقبال خواهد کرد. از آن جمله این موارد می‌توانند حائز اهمیت ویژه باشند: عناصر فرهنگ تاریخی ایران که در

سطح کلان تاریخی و در طول زمانی بلند به‌رغم حوادثی سهمگین مانند مهاجرت آریاییان و حملات یونانیان، اعراب، تُرکان و مغول‌ها، در شمار شرایط بقاء ایران و در ادوار گوناگون در شمار شرایط و استلزامات نهادهای اجتماعی، ایجاد شهر و مناسبات مدنی، تشکیل دولت و ارزشهای هادی و مقوم نهاد اقتصاد بوده‌اند و حتّا در سده‌های سوّم تا پنجم به یک رستاخیز علمی بزرگ نائل شده‌اند. همچنین آن دسته چالشهای کنونی که هم‌بُنیان‌های اجتماعی اقتصاد، هم روابط اجتماعی در هر سه سطح تحلیل کلان، میانه و خُرد با آنها مواجه‌اند.

جامعه ایران در شرایط کنونی با بُحران‌هایی عدیده نیز مواجه است: از کلان‌ترین آنها در مقیاس تاریخی، شکستهای متوالی یا ناتوانی نسبی در ایجاد دولت‌ملت و بُحران تولید (از تولید معنای زندگی و خلق آرمان تا تولید کالای مورد نیاز برای استفاده یا برای مبادله) شایان ذکرند؛ در سطوح میانه و روابط نهادی و میان‌نهادی، ناکارآمدی دیوان ایرانی، فقدان نسبی هنجارمندی مُبتنی بر قانون در مناسبات شهروندی و مناسبات دیوانی، افول حادّ شهروندی مسؤولانه در تمشیت امر شهرها، نحوه استفاده از منابع و بروز انواع شکافهای اجتماعی را می‌توان نام بُرد؛ در خُردترین مقیاس نیز، آشفتگی و نابسامانی در بسیاری انواع روابط فرد با فرد و با جامعه شایان ذکر هستند، که به انحائی گوناگون همچون بُحران ناپایداری ازدواج‌ها و افزایش انواع خشونت در روابط میان‌فردی، پیاپی بارز می‌شوند. آنچه در بادی امر می‌توان گفت این است که این بُحران‌ها در پی دگرگونی‌هایی بزرگ پدید آمده‌اند که طی حدوداً یک سده گذشته در جامعه ایران و جوامع پیرامون وی رُخ داده‌اند و آنها را نسبتی است وثیق با جهت و نوع آن دگرگونیها. لذا پاسخ بدین پرسش که بُحران‌های موجود از چه منشأیی ناشی شده‌اند، موضوعی است بسیار شایان توجّه و بحث؛ همچنین احتمالاً روشن است که برای یافتن راه‌هایی که یا به رفع بُحران‌ها منتهی شوند یا به کاستن از ابعاد تأثیرات مُخرّب‌شان، چالش فکری و عملی با آنها، مُستلزم شناخت علل و ریشه‌های این بُحران‌ها است؛ همچنین است پایش انواع تأثیرات کوتاه‌مدّت، میان‌مدّت و بلندمدّت آنها.

سرانجام، «منطق و روشهای فهمیدن و شناخت»، بالاخص برای همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری، در هر سه راستای این همایش شایان اهمیّت خواهند بود؛ یعنی در راستاهای فهم «ایران، ایرانی بودن، نسبت گذشته با حال و آینده ایران»، «خود دگرگونیها» و سپس «بُحران‌های ناشی از آنها یا ناشی از ماند (اینرسی) اجتماعی». ما در کدام دامنه مفهومی، ذیل کدام رویکردها و بر اساس چه روشهایی قادر به توضیح چیستی تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران، همچنین قادر به توضیح روندها و رُخدادهایی هستیم که با عنوان دگرگونی اجتماعی ادوار (سده یا دهه‌های) اخیر از آنها نام می‌بریم؟ همان‌طور که چه چیز، چه حالتی، چه نوعی از زندگی اجتماعی و کدام وضعیّت در زندگی اجتماعی را بُحران قلمداد می‌کنیم؟ هر نوع بُحران و نیز هر کدام از ابعاد هر بُحران به یاری کدام مفاهیم قابل توضیح هستند؟ اعتبار و روایی نظریه‌های موجود را به یاری کدام ملاک‌ها و معیارهای مفهومی، در کدام اُفق‌های فکری و با کدام گرایشِ روش‌شناختی می‌توانیم مورد ارزیابی قرار دهیم؟

پنجمین «همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران» که به موضوع «دگرگونیها و پایداریهای اجتماعی جامعه ایران: اُمیدها و بیمها» اختصاص یافته، در پی آن است تا فرصتی فراهم آورد که صاحب‌نظران و پژوهشگران ملاحظات مفهومی و نظری توضیح‌دهنده و تبیین‌کننده این دگرگونیها و اُمیدها و بیمهای ناشی از آنها را مطرح نظر قرار داده و درباره آنها گفت‌وگو کنند، همچنین پژوهشهای مرتبط با آنها را ارائه کرده و در معرض توجه و تأمل کسانی که واجد احساسِ مسؤولیت هستند و اندیشمندان اهل درد قرار دهند.

دگرگونیهای اجتماعی جامعه ایران که مشخصاً یا مستقیماً وضعیت کنونی را رقم زده و می‌زنند

شاید در این که دگرگونیهای اجتماعی سده اخیر در بسیاری وجوه موجب رشد و موفقیت بسیاری از ایرانیان شده‌اند، تردید نباشد. در عین حال، شاید در این نیز تردید نباشد که هر دگرگونی اجتماعی تام و همه‌شمول، غالباً توأم با دوره‌هایی از آنومی است. لذا احتمالاً می‌توان «آنومی» را یک دال (مفهوم) مرکزی و یا مهم‌ترین مفهومی دانست که بتواند بر کثیری از وقایع دوره حاضر دلالت برد و برای شرح بسیاری از بحران‌های اجتماعی کنونی، به نحوی از آنحاء، از کفایت مفهومی برخوردار بوده و ابزاری برای شرح علل بسی از مشکلات به شمار آید. مفهومی که در غیاب توجه به آن بسیاری از رفتارها یا گنشها (مثلاً انواعی از نمودهای افول اخلاقی و رفتارهای غیرمسئولانه غیراخلاقی) برای اذهان بسی ناظران، معماآمیز، غیرقابل انتظار و تعجب‌آور محسوب شوند. اما در عین حال، همین مفهوم نیز نیازمند بسط، توسعه و تشریح به‌ازاء جامعه خاص در شرایط خاص می‌باشد. صرف آنومیک خواندن شرایط نمی‌تواند توضیحی جامع درباره تک تک امور مشاهده شده ارائه دهد؛ بل که نیازمندیم ویژگیهای آنومی را برای همین جامعه مورد بحث و در همین زمان خاص برای امور مختلف شناخته و با مفاهیم تکمیلی در صورت‌بندی مفهومی روشن، مطرح سازیم. مثلاً وقتی از «بحران تولید» سخن می‌گوییم، صرف آنومیک دانستن امر تولید، یا صرف اطلاق بی‌نظمی یا نظام‌گریزی، کمتر می‌تواند «چگونگی» وقوع این بحران را توضیح دهد؛ علاوه بر آن که ابعاد گوناگون امر تولید، با این که عملاً واجد شرایطی عیناً یکسان نیستند، به یکسانی در چنین اطلاق قرار داده شده‌اند؛ حال آن که مثلاً وقتی گفته می‌شود «جامعه ایران، «خود» تولید نمی‌کند»^۱ و یا «مدت‌هاست عملاً «دیگری» تولید می‌کند»، از یک زاویه خاص پر تو بیشتری بر امر موجود افکنده و راهی به فهم بهتر واقعیت گشوده می‌شود؛ راهی که می‌تواند مثلاً هم برخی از انواع مهاجرت را توضیح دهد و هم روندهایی از تجزیه دائم جریان‌ها، احزاب، سازمانها، شرکت‌ها و جز آنها را؛ یعنی به توضیح روندهایی نائل یا نزدیک خواهیم شد که در طول چند دهه یا بیشتر اجازه نداده‌اند و امروزه نیز اجازه نمی‌دهند «انباشت سرمایه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی» رخ دهد.

^۱ این نظریه از آن مسعود چلبی است.

در سده گذشته، دگرگونیهای اجتماعی موجب دو انقلاب سیاسی با پیامدهای بسیار و مجموعه‌یی از جنبشهای اجتماعی در ایران شدند که برخی کماکان در پویش، تغییر و «شدن» خویش تداوم دارند و هر یک از آنها نیز همچنان موضوع بررسی هستند و اهل اندیشه و سخن و قلم، از مناظر و به آنحاء گوناگون در چیستی و نحوه تکوین آنها مشغول تأمل‌اند. برخی از این دگرگونیها (مانند نحوه تکوین امر مدرن در ایران) از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، موضوعاتی مربوط به اکنون ما محسوب شده و جداً در دستور بررسی جاری قرار دارند؛ مثلاً می‌توان روندهای یکجانشینی و شهرنشین شدن انواعی از قبایل غالب را ذکر کرد؛ بنا بر نظری، این روندها در غیاب شرایط کافی برای جامعه‌پذیری یکجانشین شدگان، کماکان موجب بازتولید جهان‌بینی قبیلگی و لذا موجب بازتولید نحوه ساخت‌مندی قبیلگی در مناسبات شهری و حتاً در نهادهای نوعاً مدرن (از دانشگاه، تا باشگاه، پارلمان و سایر اجزای دیوان‌مُدرن) هستند که هم تداوم شهروندی سنتی را دچار اختلال کرده‌اند، هم روند شهروندی مدرن را به تأخیر می‌اندازند.^۱ بنا بر نظری دیگر که آن‌هم در جای خود معتبر است، اتفاقاً دگرگونیها همراه با نهادمندی اجتماعی صورت گرفته‌اند.^۲ بسیاری از دگرگونیها نیز هم‌اکنون و همچنان در حین وقوع هستند؛ مثلاً از دید برخی صاحب‌نظران، عوامل متعددی هستند که جامعه را در «وضعیت جنبشی» قرار داده و جنبشهای اجتماعی را به امری مستمر و متداوم تبدیل ساخته‌اند که گاهی سرنوشت برخی از مناسبات، از جمله مناسبات بخشهایی از جامعه با حکومت را در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت، تعیین می‌کنند یا بر آن تأثیری به‌سزا می‌گذارند؛ گاهی نیز چشم‌اندازی امیدآفرین از توسعه را برای ایران هویدا می‌کنند.^۳

نوع دیگر را می‌توان در نحوه تلقی، ایدئولوژی‌ها، ارزشهای واقعاً موجود و ملاک عمل گروه‌ها و آحاد جامعه جست؛ آنجا که یا لایه‌های افقی و عمودی جامعه به تعریف ماهیت خود پرداخته و نسبت خود را با دیگر لایه‌های قشربندی تعیین می‌کنند و یا حوزه‌یی بسیار وسیع‌تر از یک یا چند لایه اجتماعی را در بر گرفته و نحوه مواجهه بخشهای بزرگی از جهان ایرانی را با خود و با جهان پیرامون تعیین می‌کنند؛ از این جمله، یک دسته شامل الگوهای تعیین نسبت هویت با مکان هستند؛ مثلاً ارزشها و تلقی‌هایی که مهاجرت از مناطق کم‌جمعیت به شهرهای پُرجمعیت و از آن مهم‌تر مهاجرت دائم از ایران به دیگر سرزمینها را به امری و رای لایه‌بندی اجتماعی تبدیل کرده و گاه محتمل است ما را به تجدید نظر در تعریف مفاهیم مرتبط با امر مهاجرت نیز (بر حسب برخی معیارهای مشخص) فراخوانند.

یک نوع، شامل الگوهای کنش اجتماعی هستند؛ تغییراتی که موجب شده‌اند بسیاری از الگوهای کنش اجتماعی از سطوح محلی و از معیارهای طبقاتی و گروهی فراتر رفته و کمابیش همه جامعه را در بر بگیرند؛ مثلاً ترافیک و رانندگی، به‌عنوان «امری که دائر بر نسبت فرد با جامعه و نحوه استفاده فرد از مایملک عمومی» است، نمونه‌یی است

^۱ این رأی از آن اسمعیل خلیلی است.

^۲ این رأی از آن تقی آزاد ارمکی است (مجله جامعه‌شناسی ایران، سال پانزدهم، پاییز ۱۳۹۳، شماره ۳).

^۳ نظریه «جامعه جنبشی» از آن حمیدرضا جلالی‌پور است («جامعه‌شناسی ایران: جامعه کزمدن»، ۱۳۹۳؛ جامعه‌شناسی جنبشهای اجتماعی، ۱۳۸۱).

^۴ این برداشت درباره آینده تحولات متأخر و هم‌اکنون ایران، از سوی برخی صاحب‌نظران، از جمله سعید لیلان ابراز می‌شود.

که هم می‌تواند برای توصیف میزان واقعی قانون‌وندی (در نحوه استفاده از معابر و راه‌ها) مورد توجه قرار گیرد و هم حاکی از بخشی از «تصور بسیاری از ایرانیان از چستی مایملک عمومی و حق جامعه» است؛ همین امر در حالی رخ می‌دهد که بسیاری از ایرانیان، حتا آنان که مهاجرت کرده، یا واجد تابعیت دوگانه یا واجد تابعیتی غیرایرانی شده‌اند، در جنبشهایی برای حفظ مواریث تاریخی و فرهنگی، که نوعی دیگر از مایملک عمومی هستند، فعالانه مشارکت دارند. مجموع این تحولات در ذهن و طرز تلقی ایرانیان از امور مختلف، حاکی از انوعی از ادراک یا انواع جهان‌بینی هستند که شاید کمتر بتوان با توصیف متعارف «ایدئولوژی» و یا سایر توصیف‌هایی که سده بیستم میلادی و چهاردهم شمسی برای شرح عوامل ذهنی‌کنش مورد استناد و استفاده قرار می‌گرفتند، آنها را تئوریزه کرد و توضیح داد.

البته که برخی از دگرگونیها نیز مربوط به لایه‌های اجتماعی و مناسبات آنها هستند: از یک سو، بسیاری مسائل که ناشی از نابرابری فزاینده میان برخورداران و نابرخورداران و ژرفایابی شکاف میان فرودستان با فرادستان هستند؛ از سوی دیگر انواع گوناگون ستیز اجتماعی که در ذهن و زبان و عمل میان فرودستان با فرادستان در جریان است؛ گاه نیز در مقام شناخت امر جاری می‌توان این ستیز را چنان فهمید که کلیت جامعه به مثابه یک فرودست عام به تصور آورده شود که درگیر ستیز بقاء است؛ از این منظر، گونه‌هایی از ستیز اجتماعی را می‌توان عملاً شامل فرافکنی آن ستیز عام برای بقاء دانست که چون فاقد امکان نمایندگی میان لایه‌های مختلف (مثلاً احزاب در نظام پارلمانی) است، یا به صورت ستیز با دولت جلوه‌گر می‌شود، یا به صورت انواع منازعات میان فردی و افزایش سطح و شدت خشونت در جامعه و یا به صورت ترک میدان ستیز، یعنی مهاجرت. لذا برای جامعه‌شناسی ایران تشخیص دگرگونیهایی که موجب تشدید نابرابری می‌شوند و یا از کاهش میزان نابرابری‌ها ممانعت می‌کنند، می‌تواند حائز اهمیت باشد.

نوعی دیگر از دگرگونیها ناشی از تغییرات درونی جامعه و حتا شاید ناشی از مواجهه جامعه با جهان پیرامون نیستند، بل که به وقوع رخدادهایی در سطح جهان مربوط می‌شوند که جامعه ایران و ایرانیان را نیز تحت تأثیر قرار داده و می‌دهند؛ مهم‌ترین نمونه وقایع این‌زمانی و عصری، «تغییر ساختار و یا تغییر ماهیت رسانه» است که به عنوان امری جهانی، سنخ ارتباط میان انسان‌ها را دگرگون ساخته و حوزه بسیاری امور، از جمله مثلاً ملاک‌های امر بهنجار، منابع تعیین و تعریف هنجار و الگوهای رفتار بهنجار را تحت تأثیر قرار داده‌اند. برخی از وجوه این تحول می‌توانند مورد مناقشه باشند؛ مثلاً: آیا وقوع انقلاب ارتباطی یا رسانه‌ای و تغییر ساختار و عمل رسانه در این عصر، عملاً عُرف‌های محلی بسیاری امور را بلاموضوع کرده است یا بلاموضوع خواهد کرد؟ آیا آنچه حاصل شده یا حاصل خواهد شد، مجموعاً بر مدار یک دموکراسی جهانی رقم می‌خورد و اصطلاحاً «فرهنگی» که با عنوان «فرهنگ رسانه‌ای» شکل گرفته یا شکل خواهد گرفت، محصول تعامل و برآیند مشارکت جهانی است یا محصول بهره‌گیری نظام قدرت از رسانه (مثلاً در اصطلاحاتی مانند امپریالیسم رسانه‌ای)؟ اما احتمالاً نفس یک امر جهانی که در رسانه و از طریق رسانه نمودار شده و در جامعه ایران منشأ تأثیراتی قابل تشخیص و قابل اندازه‌گیری است، کمتر بتواند محل مناقشه باشد.

برخی از دگر گونیا به ریخت‌شناسی جامعه مربوط شده، عمدتاً از آن تأثیر می‌پذیرند و گاه نیز بر آن تأثیر می‌گذارند؛ مانند تغییر ساختار سنی جنسی جمعیت، نسبت شهرنشینی، نرخ رشد جمعیت، نسبت تجدید نسل، میزان آنچه سواد و تحصیلات خوانده می‌شود (گذشته از وجوه ذهنی و نسبتی که میان سواد و تحصیلات با آگاهی و دانش وجود دارد)، میزان تراکم یا پراکندگی جمعیت به اِزاء واحد سطح و یا به اِزاء شهر، محله و جز آن.

می‌توان با استفاده از ملاک‌های متفاوت برای گونه‌شناسی دگر گونیا، بر طبقه‌بندی مختصر و مجمل بالا بسی افزود؛ همچنان که می‌توان طبقه‌بندی‌هایی دیگر نیز در میان نهاد. در این همایش، شناخت خود دگر گونیاها جامعه ایران و توصیف جامعه‌شناختی آنها، همچون علل آنها و همچون پیامدهای دگر گونیاها، بالاخص آنها که امیدآفرین یا بیم‌زا قلمداد می‌شوند، مطمح نظر هستند. از آن جمله، همایش از توصیف عالمانه و گونه‌شناسی علمی انواع دگر گونیا بر اساس معیارهای مشخص استقبال می‌کند. مثلاً بسیار خواننده و شنیده می‌شود که پاره‌یی دگر گونیاها جامعه ایران با صفاتی مانند «برگشت‌ناپذیر»، «ارتجاعی»، «رو به جلو»، «آوانگارد و پیشرو»، «تاریخی»، «دچار ناهمزمانی»، «دچار تأخر فرهنگی»، «مربوط به دوران گذار» و مانند آنها توصیف شده‌اند و می‌شوند. برای این همایش ارزنده است که اهل سخن و اندیشه، اینگونه توصیف و طبقه‌بندی‌های وصفی را مورد بحث و ملاحظه و احياناً مورد نقد قرار داده و طبقه‌بندی‌هایی عالمانه و علمی از انواع دگر گونیاها اجتماعی ایران معاصر و متأخر ارائه دهند.

موجودیت و چستی اجتماعی و تاریخی ایران: اُفق‌های امیدآفرین و چالش‌های بیم‌زا

همایش پنجم کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران، با توجه به آنچه در طرح مسأله‌یی آمده که هادی این همایش است، بهری ویژه برای بازشناسی و طرح بحث علمی درباره «ایران»، به‌مثابه یک موجودیت انضمامی و نیز انتزاعی «اجتماعی و تاریخی» در نظر گرفته است. این پنجره ویژه در همایش پنجم می‌تواند بر کثیری از مطالعات در انواع دیسپلین‌ها گشوده شود؛ چه آنچه به‌طور خاص ایران‌شناسی خوانده می‌شود، چه آنچه به‌طور عام، تاریخ ایران، جغرافیای فرهنگی و سیاسی ایران، اقتصاد سیاسی ایران، جامعه‌شناسی ایران و مانند آنها. با این حال، تبعاً در مرتبه اول، خصوصاً از اهالی جامعه‌شناسی و عموماً از اهالی علوم اجتماعی دعوت می‌شود که به‌طرح بحث تخصصی درباره ایران در شرایط کنونی، دگر گونی‌هایی که موجودیت و هویت اجتماعی و تاریخی ایران تجربه می‌کنند و دگر گونی‌هایی که موجب پدیدار شدن اُفق‌های امیدآفرین یا حاکی از چالش‌های بیم‌زا برای این موجودیت اجتماعی و تاریخی هستند، پردازند. در این باره نیز تفاوتی ندارد که بگویم چنین اُفق‌ها و چالش‌هایی همواره وجود داشته‌اند یا بگویم از حیث تحولات داخلی و جهانی، یا محیط اجتماعی/اقتصادی/فرهنگی خود در شرایطی هستیم که دگر گونیاها

¹Asynchronous

²cultural lag (فاصله فرهنگ مادی نسبت به فرهنگ غیرمادی)

می‌توانند موجب تأثیری سراسر متفاوت بر آینده ایران باشند. همان‌طور که در عنوان همایش ملاحظه می‌شود، یک سوی طیفِ تصوّرات عموم ما ایرانیان درباره آینده، موجب برانگیختنِ اُمید است و سوی دیگر باعث بیم. همچنان که احتمالاً همین طیف را در نظریاتی نیز خواهیم یافت که به بحث درباره ایران و آینده وی می‌پردازند.

چیستی ایران در مقایسه تاریخ اجتماعی ایران با تاریخ اجتماعی ایران معاصر

در دوسده اخیر امر اجتماعی به گونه‌های مختلف محلّ بحث و لذا در عین حال محلّ پرسش بوده است. اهالی جامعه‌شناسی ایران این سخن زنده‌یاد محمدامین قانع را در واپسین سال عمرش به یاد دارند که «مهم‌ترین کشف قرن، نه کشفِ اتم که کشف جامعه است». این سخن از جمله یادآور مناقشات فکری و نظری بسیاری است که در تاریخ خود جامعه‌شناسی رُخ داده‌اند و کماکان نیز ادامه دارند؛ روشن است که محلّ اصلی بحث، از جمله ناظر به «تعریف جامعه» و تعیین ماهیت امر اجتماعی بوده و هست؛ همان‌طور که این مناقشه اصیل یا اصولی، لاجرم به تعریف جامعه‌شناس و تعیین حوزه معرفت و موضوع علم وی نیز بسط می‌یابد. تا آنجا که نمی‌توان جامعه‌شناسی را یافت که اگر بخواهد به تألیف اثری جدی درباره جامعه بپردازد، عملاً ناچار نباشد مجدداً هم به تعریف جامعه و هم به تعریف جامعه‌شناس (جنس و فصل و تعریفِ کنش خود) بپردازد. انتظار می‌رود این امر درباره موجودیت و چیستی (ماهیت) ایران نیز صدق کند. به تعبیر دیگر انتظار می‌رود بدیهی باشد که از حیث نظری، مناقشات، استدلال‌ها و استنباط‌های بسیار در تعریف ایران و تعیین چیستی آن رُخ بنمایند. اما در عین حال، زمان و «آن» تاریخی به میان آمدن این مباحث نیز بسیار حائز اهمیت است و توجّه ما را به «چرایی فراز آمدن و مطرح شدن این مباحث» جلب می‌کند. همین که امروزه این بحث اهمیت یافته و بسیاری کسان در سراسر ایران و بسیاری کسان که به ایران می‌اندیشند در سراسر جهان، ایران را همچون یک «موضوع» مطرح می‌کنند که باید درباره وی اندیشید، گفت‌وگو کرد و به‌ویژه آینده وی را مدّ نظر داشت، حاکی از آن است که امر واقعی یا واقعیت ایران دچار شرایطی شده که چنین اندیشه و گفت‌وگویی را یا ضروری ساخته یا برانگیخته است.

از این زاویه می‌توان گفت شاید میان استنباط ما از «ایران» در طول تاریخ، یا به تعبیر درست‌تر در تاریخ اجتماعی بلندمدت ایران، با استنباط ما از وی در تاریخ اجتماعی معاصر، ناهمانندی رُخ داده باشد که ناظران چنین ناهمانندی یا تفاوتی را به درخواست تجدید اندیشیدن درباره ایران برانگیخته است. منظور از «ما»، در اینجا، جمیع کسانی هستند که نفیاً یا اثباتاً میان خود و ایران قائل به نسبتی باشند؛ مثلاً یا خود را ایرانی می‌دانند، یا برای حال ایران افسوس می‌خورند یا از آن شاد هستند، یا حال ایران را خوش یا ناخوش می‌دانند، یا در برابر ایران افقی از آینده‌یی بهتر از گذشته و حال وی در تصوّر یا در آرزو دارند.

در طول یک و نیم سده گذشته کمتر صاحب‌سخن و صاحب قلمی می‌توان در ایران یافت که از امیدها و بیمهای خود درباره ایران نگفته و نوشته باشد. این همه گفتار و سخن درباره ایران حاکی از وجود وضعیتی توأم با اُمید و بیم

است، «بیهوده سخن بدین درازی نبود». بحث درباره شرایطی است که موضوع تعلق خاطر (وطن) را به موضوعی تبدیل کرده که اندیشه ناچار است بدان پردازد و «موضوع» خود قرار دهد. به عنوان یک نمونه مُبیین، احسان یارشاطر پس از مهاجرت ناگزیرش، بسیاری مطالب درباره ایران نوشت و گفت و از جمله توانست به نحوی دایره المعارف ایرانیکا را زنده و بالنده نگه دارد. وی در مصاحبه‌یی که از او درباره معنی «وطن» پرسیدند، پاسخ داد «وطن برای من جایی است که بتوانم آزادانه به ایران بیندیشم».^۱ اینچنین است که ایران، چالشهای موجودیت و بالندگی وی، و امید و بیم ناشی از این چالشها، موضوعاتی هستند شایان اندیشه، پژوهش و گفت‌وگوی جدی.

اگر این چالشها، در بازه‌یی طویل هم وجود داشته‌اند و ایران در آن دوره‌های تاریخی نیز موضوع جدی اندیشه بوده است،^۲ پژوهش در تاریخ اندیشه در ایران و در تاریخ اجتماعی ایران بر ما روشن خواهند ساخت؛ اگر هم این چالشها از سنخی هستند که نوعاً متفاوت از چالشهای گذشته دانسته می‌شوند، انتظار است که مقایسه تاریخ اجتماعی سده‌های گذشته با تاریخ اجتماعی معاصر این تفاوت را بفهمد و در میان نهد. گذشته از این که شایسته است بحث مفهومی و نظری درباره ابعاد بسیار گوناگون و بسیار مهم ناظر به «ایران به مثابه یک جامعه» (از جمله جامعه‌یی که امروزه «ملی» دانسته می‌شود) و «ایران به مثابه امر تاریخی» (یعنی امری مستمر در زمان که همچنان حین شدن و تکوین است) از منظر پویایی‌شناسی کلان‌نگر در دستور کار اندیشه اجتماعی و علوم اجتماعی ما باشد و بماند.

سازگاریها و ناسازگاریها میان ابعاد گوناگون هویت ایرانی

از جمله چالشهایی که در دهه‌های اخیر بسیار بارز بوده و ایرانیان با آن مواجه شده‌اند، چالش هویتی است. این امر بارها موضوع همایشهای گوناگون بوده و بسیاری از صاحب‌نظران درباره آن ابراز نظر کرده و آثاری پدید آورده‌اند؛ همین‌طور که موضوع پژوهشهای متعددی نیز بوده است. همه این موارد می‌توانند ذخیره و سرمایه‌یی برای گفت‌وگوی دوباره درباره هویت ایرانی به شمار آیند؛ تا آنچه اندوخته شده، نه تکرار، بل که توسعه یابد. در عین حال، با توجه به رویکرد خاص همایش پنجم، موضوعی که در این همایش برجسته می‌شود، هم صرف بحث درباره هویت ایرانی است هم سازگاریها و ناسازگاریهای مُحتمل شایان توجه و قابل بحث میان ابعاد گوناگون هویت ایرانی در شرایط کنونی. این سازگاریها و ناسازگاریها را می‌توان در حوزه‌های گوناگون، از فرهنگ و اقتصاد و زندگی روزمره گرفته تا نسبت میان امر ایرانی و امر غیرایرانی در سیاست، استنباط و ملاحظه نمود. همچنین بالاخص، جوهی از این سازگاریها و ناسازگاریها که موجب فراز آمدن امید برای آینده ایران یا برانگیختن بیم درباره وی می‌شوند.

^۱ مصرعی است از یک رباعی علاءالدین سمنانی که در زبان و ادبیات فارسی به صورت یک ضرب‌المثل استفاده می‌شود؛ دال بر این که نفس یک گفت‌وگوی درازدامنه حاکی از وجود موضوعی شایان توجه و شایسته گفت‌وگوست.

^۲ محمد توکلی طوقی: «حکمت تمدنی: گزیده آثار احسان یارشاطر»؛ ۱۳۹۵؛ نشر پردیس دانش.

^۳ مانند عصر فردوسی، عصر بیهقی و سایر آفات تاریخی که چستی فرهنگی تمدنی ایران نیازمند توصیف و بازآفرینی دانسته شد.

چالشهای فراوی ایران، هویت ایرانی و سرزمین ایران

یکی از منصفه‌های خاص بُروز چالشِ ناشی از سازگاریها و ناسازگاریها میان وجوه و ابعاد هویت ایرانی را می‌توان در همان عبارتی یافت که در فراز پیشین (صفحه قبل) از قول احسان یارشاطر نقل شد؛ یعنی نسبت میان مکان (سرزمین) ایران و هویت ایرانی. در آن عبارت دیدیم که احسان یارشاطر، مفهوم «وطن» را معادل سرزمین محصور در مرزهای سیاسی ندانسته و آن را به مکان جغرافیایی ایران نیز محدود نساخته است. این سخن احسان یارشاطر را می‌توان حاکی از شرایطی دانست که ناگزیر نسبت میان دال و مدلول (ایران و سرزمین ایران) را تغییر داده و یارشاطر را «وادار» ساخته در عین تعلّق خاطر به سرزمین، وی را نه در خود سرزمین بل که در جایی بداند که از حیث وجودی یا عاطفی یا فکری، رابطه یارشاطر را با آنچه او دوست می‌دارد (ایران) مُستدام بدارد. در این صورت، این «شرایط خاص» که وطن (یعنی مکان تعلّق انسان) را بالاجبار به امری غیرمکانی تبدیل کرده، شرایطی است دچار چالش و حتّاً شاید شرایطی ناگوار و دردآور. پس، گذشته از علل آن، فی‌نفسه یک مسأله مهم اجتماعی است که باید بدان اندیشید. گفتار نقل شده از احسان یارشاطر به صور دیگر و گاه با ابعادی دیگر از زبان بسیاری از مهاجران ایرانی نیز شنیده شده است. توصیف این «شرایط» که موجب اختلال در نسبت میان «انسان ایرانی» با «مکان تعلّق آن انسان» (ایران) شده، پیشتر نیز به‌طور جدّی در دستور کار اصحاب علوم اجتماعی قرار گرفته است. بخشی یا وجوه و ابعادی از آن در «مسأله»یی که بالاخص توسط ناصر فکوهی تحت عنوان «دیاسپورا» در ایران در سالیان اخیر صورت‌بندی و مطرح شد، به میان آمده و مباحث متعدّدی را به خود اختصاص داده یا برانگیخته است. اخیراً نیز با درگذشت جمشید بهنام، جامعه‌شناس ایرانی که خارج از ایران درگذشت، مجدداً این مسأله در گفتار اصحاب علوم اجتماعی نمود یافت و مطرح شد.

با عطف توجّه به تجربه معاصر ایرانیانی که دچار دیاسپورا بوده‌اند یا بدون توجّه بدان، می‌توان گفت که نسبت میان امر هویت با سرزمین، امروزه یک مسأله اجتماعی است که برای ایرانیان ساکن در سرزمین هم واجد موضوعیت است.

مسأله سرزمین و نسبت ایده، فرهنگ و تاریخ ایران با سرزمین

در عین حال شاید مفهوم ایران و نسبت مکان ایران با هویت ایرانی، از وجهی دیگر نیز قابل استنباط باشد. از همان عبارت نقل شده از یارشاطر می‌توان دریافت که وی «وطن» (ایران) را به‌عنوان امری درونی، به وطن به‌عنوان امری بیرونی (از سر اجبار یا به اختیار) ترجیح داده بوده است. گذشته از ترجیح وی، این امر، یعنی وجه درونی یا معنای اجتماعی یا امری که با مفهوم دالّ بر یک مکان (در اینجا، ایران) ارتباط می‌یابد (نه با وجه انضمامی آن مفهوم، یعنی در اینجا نه با جغرافیا، مکان و سرزمین ایران) نیز به‌خودی خود یا فی‌نفسه شایان توجّه و اهمیت است؛ زیرا همین امر، یعنی وجه انتزاعی مکان (یا وجه انتزاعی هر چیز دیگر)، نیز واجد تأثیر است؛ تأثیری که نحوه زندگی انسان، هنجارهای کنش وی، حتّاً عواطف او را تعیین می‌کند؛ زیرا از سنخ ارزش اجتماعی و لذا یک امر اجتماعی است. نمونه این امر بسیاری جوامع هستند که سرزمین خود را از دست داده‌اند اما مفهوم دالّ بر آن سرزمین را از دست نداده‌اند و لذا گاه

توانسته‌اند همان سرزمین را مجدداً با همان مفهوم و مجموعه ارزشهای متناظر با آن مفهوم بازبایند؛ همچون جوامع مستعمره که استقلال یافتند، یا قوم یهود در طول سرگردانی چند هزار ساله آن یا فلسطینیانی که در سده گذشته سرزمین خود را از دست دادند اما مفهوم آن سرزمین و ارزشهای متناظر یا همراه با آن مفهوم را حفظ کردند و اکنون باز به بخشی از آن سرزمین دست یافته و در آرزو و در کوشش برای تملک و حق حاکمیت بر مابقی سرزمین خود نیز هستند؛ هرچند مفهوم کشور یا آرمان آنان هنوز به طور کامل با مرزهای سرزمینی‌شان انطباق نیافته است.

می‌توان گفت ما یک واقعیت انضمامی به نام ایران داریم که همان سرزمین ایران است؛ اما در عین حال یک واقعیت انتزاعی هم داریم که مفهوم ایران و دالی است که نه تنها به مدلول مستقیم و مکان‌مند آن (یعنی همان سرزمین)، بل که به علاوه به ارزشهای متناظر با آن نسبت می‌دهیم. یکی از عوامل تداوم‌دهنده بقای هر جامعه همین عامل اخیر، یعنی عامل ذهنی یا آن معرفتی است که جامعه در آن معرفت خود را معنی می‌کند یا به خود معنی می‌دهد. از آن روی که معرفت در فرهنگ تجلی می‌یابد و در فرهنگ تولید و بازتولید می‌شود، پس عامل فرهنگی را باید یکی از عوامل تداوم‌دهنده و بازتولیدکننده جامعه دانست. یکی از آن اموری که در ایران امروز می‌تواند گاه در عمل و در تجربه اجتماعی دهه‌های اخیر موجب برانگیختن نگرانی یا از حیث نظری محل مناقشه باشد، همین وجه فرهنگی است که قرار و انتظار است ایران را در اذهان آحاد خویش معنی کند و ارزشهایی متناظر با ایران را پدید آورد؛ چه آن ارزشها مثلاً مربوط به سنت تلقی شوند چه مثلاً مربوط به توسعه یا هر امر دیگر، در هر صورت می‌بایست بتوانند موجب تداوم یا تحقق تداوم ایران شوند؛ اما در نظر برخی صاحب‌نظران در شرایط کنونی این امر در وضعیت مسئله‌آمیز و لذا توأم با امید و بیم قرار گرفته است. از این منظر، چه هر جامعه دیگر که به شکل دولت مستقر در یک سرزمین خود را محقق نکرده باشد و چه مانند ایران محقق کرده باشد، جامعه به مثابه «یک آرمان همواره در حال تحقق» و با آن آرمانی که همواره تعقیب می‌شود، خود را تداوم می‌دهد. لذا در هر عصر، اما به ویژه در عصری که در سطح جهانی دوران دولت‌ملت است و همه جوامع عملاً در این سنخ خود را تداوم می‌دهند، این امر را می‌توان حیاتی دانست.

نسبت آینده ایران و خاورمیانه در چشم‌انداز مسائل، بحران‌ها، پیوندهای مشترک و مشابهات

دیگر وجه مسئله «دگرگونیهای اجتماعی جامعه ایران، مسئله ایران و چالشهای امیدآفرین و بیم‌زا» که همایش پنجم اهل علوم اجتماعی و صاحبان اندیشه را دعوت می‌کند بدان بیندیشند، خصوصیات از مسئله است که میان جامعه ایران و دیگر جوامع خاورمیانه مشترک به نظر می‌رسند. از سویی گفتنی است که مسابقه سیاسی، حتا در اشکال ایدئولوژیک عملاً حاکی از رقابت واقعی جوامع برای بقا نیز هست. نمونه آن، کشور روسیه، پیش، حین و پس از ایجاد جمهوری متحد شورائی سوسیالیستی است که منافع و مسائل بقا آن در هیأت یک ملت، عملاً طی این سه دوره واجد اشتراکاتی به مراتب بیش از تفاوت‌های میان این سه دوره بوده‌اند. در چنین شرایطی که بقای جوامع تابع مقتضیات واقعی اجتماعی

(ایضاً فرهنگی و اقتصادی) است، شایسته می‌نماید که مسائل جوامع خاورمیانه، به تناسب تشخیصِ مُحققان ارجمند، در انفصالِ محض از یکدیگر نگریسته نشوند و نسبتِ آنها با هم دریافته شود. بالاخص هنگامی که صحبت از دگرگونیهای اجتماعی و پیامدهای امیدآفرین و بیم‌زای آنهاست.

شاید طیّ تقویت و تحکیم ارتباط اجتماعی میان جوامع خاورمیانه بسیاری از امیدهای آنان به آینده‌یی روشن‌تر، انسانی‌تر و خوشبخت‌تر، قابل افزایش و بسی از بیمهای این جوامع، بالاخص جوامع همجوار، قابل کاهش باشد. این امر نه تنها بسته به سیاست خارجی حکومت‌ها، بل که بسته به سیاست اجتماعی آنان نیز خواهد بود. توسعه نامتوازنِ مناطق مختلف هر کشور یا بهره‌مندی اقتصادی نابرابر، فی نفسه قابل نکوهش، غیراخلاقی و غیرعقلانی است؛ اما به‌علاوه تجربه تاریخ معاصر ما احتمالاً در نظر صاحب‌نظران تأیید می‌کند که توسعه نامتوازن می‌تواند آثار حاصل از توسعه در بخشهای توسعه‌یافته‌تر را نیز خنثی کند؛ چه این امر، مانند تجربه توسعه در رژیم پیشین ایران، ناشی از عدم توازن میان توسعه فنی با توسعه انسانی و توسعه سیاسی باشد، چه ناشی از تفاوت تبعیض‌آمیز توسعه مناطق مختلف کشور و یا میان بخشهای مختلف (فکری، سیاسی، فرهنگی، قومی، ...) جامعه. به همین ترتیب، سطوح نابرابر توسعه در میان جوامع خاورمیانه، اگر آثار توسعه‌ای دیگر جوامع را خنثی نکند، دست کم می‌تواند از میزان موفقیت آنها بکاهد. از این حیث رصدِ روندِ دگرگونیهای اجتماعی در جوامع کمابیش هم‌سرنوشتِ خاورمیانه برای کسانی که به توسعه می‌اندیشند و اصحاب علوم اجتماعی حائز اهمیت تلقی می‌شود.

ممکن است در نگاه و تشخیص برخی مُحققان مانند مقصود فراستخواه، بسیاری از خصوصیات اجتماعی و فرهنگی ایران، یا شاید در نگاه برخی دیگر، کلیت اجتماعی و تاریخی ایران تکیه و منحصر به فرد باشند؛ همچنین ممکن است که در نگاه برخی مُحققان بسیاری از این خصوصیات در ورای تفاوت‌هایی که در بدو امر به نظر می‌رسند، با برخی جوامع دیگر مُشترک باشند؛ در هر دو صورت شایسته می‌نماید: اولاً هنگام طرح بحث اصولی درباره چالشها، آمیدها و بیمهای ناشی از دگرگونیهای اجتماعی، تأثیر و تأثرِ ناگزیر این جوامع بر همدیگر مورد توجه قرار گیرند؛ ثانیاً در نظر بگیریم که در منظر آینده‌پژوهانه یا هنگامی که می‌خواهیم به ترسیم افق ناشی از مسیر روندها و تخمین آینده قابل تشخیص پردازیم، احتمال تلاقی مسیرها را از نظر دور نداریم. تجربه معاصر ما نشان می‌دهد که وقایعی مانند انقلاب اسلامی فاقد طنین و تأثیر در جوامع اطراف نبوده‌اند؛ همچنان که وقوع جنگ یا پیدایش انواعی از بنیادگرایی مانند داعش در جوامع دیگر، فاقد تأثیر بر ما نبوده‌اند. بنابراین می‌توان گفت گذشته از نحوه استنباط ما که جامعه یا فرهنگ ایران را واجد تکنیکی بدانیم یا نه، همچنین به‌رغم تحولات سده گذشته که حین آن کشورهای ایجاد شده‌اند که اصولاً فاقد سابقه تاریخی در تأسیس دولت بوده‌اند، می‌توان جوامع خاورمیانه را واجد ارتباطاتی وثیق با یکدیگر دانست. چنانچه همایش بتواند با بررسی روندهای دگرگونی، چشم‌اندازِ یک الگو برای همبستگی اجتماعی این جوامع در شرایط کنونی (عصر مُدرن، عصر رسانه، نزدیک شدن به پایان اقتصاد نفتی و ...) بیابد، گامی در خور برداشته شده

است. همچنین اگر این همایش نتواند چنین چشم‌اندازی بیابد، اما بتواند ایده این مسیر را نیز تبیین کند و دراندازد، همچنان دستاوردی ارزنده و امیدبخش محسوب خواهد شد.

به‌علاوه، به‌ویژه هنگامی که از ایران صحبت می‌کنیم، شایسته می‌نماید به اشتراکات تاریخی وی با کشورهای که از نظر اجتماعی و فرهنگی، مُنفصل از ایران و ایران مُنفصل از آنها نبوده است، غفلت نورزیم. البته روشن است که تحولات سده‌های اخیر، بالاخص تأثیر عامل سیاست و حکومت‌ها بر رویکرد، نوع و سطوح توسعه‌یافتگی جوامع، منجر به تفاوت‌هایی عدیده میان این جوامع شده است؛ اما در عین حال، دست کم از منظر علوم اجتماعی، باید کماکان کوشید که رُجحان عامل اجتماعی (همسانی‌های اجتماعی و فرهنگی) بر عامل سیاسی از نظر دور داشته نشود.

بُحران‌های اجتماعی ناشی از دگرگونیهای اجتماعی؛ علل و چشم‌اندازهای حل آنها

در طول زمان، بالاخص از نیمه دوره ناصری - که شتاب دگرگونیها نمی‌توانست کمتر از آن باشد که در ادراک یک نسل درنیاید - تا کنون، همواره پرسشهایی تردید‌آمیز و گاه توأم با نگرانی درباره دگرگونیهای اجتماعی ایران، نزد عموم مردم و نزد کسانی که اهل ابراز نظر، اهل هنر، ادبیات، سیاست و مانند آنها هستند، مطرح بوده‌اند و عملاً هیچگاه نبوده که دریافت و ادراک کسانی (اندک‌شمار یا پُرشمار) درباره شرایط اجتماعی ایران، حاکی از تفسیر دگرگونیهای اجتماعی با عناوین و اوصافی مانند «بُحران» نبوده باشد؛ نمونه‌هایی از همان زمان تا کنون می‌توان یافت که نفس برخی دگرگونیهای اجتماعی را همچون وقوع «فاجعه» تلقی کرده باشند و یا حتّاً برخی بر حسب جهان‌بینی خود وقوع آنها را دالّ بر نزدیکی «آخرالزمان» خوانده باشند. در عین حال، طیّ سالهای اخیر، هم بر تلقی آحاد جامعه از آنچه پیرامون ما و نیز در بسی اوقات در زندگی خود ما و حتّاً در ذهن و روان خود ما می‌گذرد، به‌عنوان «امور یا شرایط بُحرانی» رفته‌رفته افزوده شده است، هم شاخص‌ها و ملاک‌های مُستقل و علمی (مثلاً شاخص‌های تجدید سرمایه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، یا شاخص همبستگی اجتماعی، اختلال در روابط اجتماعی درون جامعه یا میان جامعه با جوامع دیگر، یا حتّاً اخیراً شاخص تجدید بهره‌هوش، و جز آنها) دلالت بر وقوع و وجود شرایطی دارند که می‌توانند با نام و صفت «بُحران» و «بُحرانی» خوانده و توصیف شوند؛ به‌علاوه اگر حتّاً شاخص‌های مُستقل و علمی نیز دلالت بر وقوع بُحران و شرایط بُحرانی نداشته باشند، نفس این که نسبت قابل توجهی از آحاد یک جامعه دچار بیم از شرایط باشند یا شرایط موجود را بُحرانی وصف کنند، از منظر جامعه‌شناسی دالّ بر یک مسأله اجتماعی جدّی است. گرچه استنباط بُحران اجتماعی و فرهنگی ایران در مقیاس تمدّتی نزد صاحب‌نظران اندیشمندی چون داریوش شایگان، حتّاً بسی پیش‌تر، صادق هدایت، و پس‌تر کسانی مانند غلام‌حُسن صدیقی از اصحاب دانشگاه و غلام‌حُسن ساعدی و حتّاً فروغ فرخزاد از اصحاب ادبیات و هنر سابقه‌ی به طول چند دهه دارد، در سالیان اخیر نیز استنباط بُحران

در این مقیاس فزونی یافته و برخی آن را با مفاهیمی چون «بحران تمدنی» (فرسایش تمدنی)^۱ و برخی با «افول خردآ» «افول تمدن» و تعبیر مشابه وصف می‌کنند. چنین نوع بحران‌هایی نمی‌توانند ناشی از دگرگونیهای کوتاه‌مدت باشند و لاجرم باید در بازه‌یی نسبتاً طویل رُخ داده باشند تا در میان‌مدت یا کوتاه‌مدت عیان شوند؛ به علاوه چنین استنباطی از بحران نیز نمی‌تواند فقط از رصد دگرگونیها در بازه کوتاه چند دهه صورت گیرد و عملاً حاوی ادراک ناشی از بررسی تحولات در مقیاس چند سده است. اما نکته این جاست، حال که چنین استنباط‌هایی نیز در میان نهاده شده و می‌شوند، نمی‌توان تماماً بر آنها چشم پوشید و آنها را یک‌سره ناشی از خطای بررسی یا امثال آن دانست؛ مثلاً چه نفس «نسبت بالای مهاجرت انبوه و توده‌وارِ نخبگان و غیرنخبگان به کل جمعیت کشور» و نیز «نفی جمعی ارزشمندی و ارزش یک جامعه برای تعلق داشتن بدان»، نزد کثیری از آحاد جامعه (جمعیت) در شمار متغیرهای مستقل و مؤثر بر رُخ دادن بحران تمدنی قلمداد شود (تفسیر محسن رنایی)، چه همین مصداق در شمار اجزای متغیر وابسته و ناشی از بحران تمدنی محسوب گردد (تفسیر اسمعیل خلیلی)، حاکی از استنباط بحران در مقیاس تمدنی است. در هر حال، هنگامی که شواهدی روشن وجود دارند و «مسأله» به استنباط درآمده است، حذف و نادیده‌انگاشتن صورت مسأله و احاطه آن به محال، یا تعویق بررسی و گفت‌وگو به آینده‌یی نامعلوم، اخلاقاً روا و اقدامی خردمندانه به نظر نمی‌رسد.

اموری که بخشی از آحاد جامعه، واجد بحران بدانند و مصادیقی که جامعه‌شناسان و اصحاب علوم اجتماعی برای وصف یا دلالت بر بحران مطرح می‌کنند، چه دال بر نمود یا پدیدار بحران باشند، چه دال بر علل آن و چه حاکی از عوارض یا اصطلاحاً معلول‌های بحران دانسته شوند، نمی‌توانند حائز اهمیت تلقی نشده و مورد توجه قرار نگیرند، مگر آنگاه که این فرضیه با دلایلی روشن ابطال شود یا بسیار ضعیف دانسته شود؛ اما مادام که چنین دلایلی درباره نمودها، علل و عوارض بحران در میان نهاده نشده باشند، کوشش برای تشخیص، توصیف و تعلیل بحران نمی‌تواند از دستور کار علم اجتماعی خارج شود، اگر نگوییم از دستور کار هر ذهن اخلاقی و واجد مسؤولیت اجتماعی! همچنان که کوشش برای رفع و کاهش اثرات آن نیز نمی‌تواند از دستور کار خارج شود. این ضرورت در شرایطی که استدلال‌های دال بر گسترش بحران در میان باشند و یا دال‌های وجود بحران روندی فزاینده یافته باشند، به مراتب افزایش خواهد یافت و همین ضرورت فزاینده است که اینک این موضوع را در شمار یکی از راستاهای اصلی پنجمین همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران قرار داده است.

استنباط ما می‌تواند نفس بحران یا بحران‌های کنونی، یا وجوه و ابعاد آنها، یا علل و شرایطی که آنها را ایجاد کرده‌اند، ناشی از تحولات نسبتاً قدیمی در فراسوی تاریخ معاصر (مثلاً دو سده اخیر) بدانند؛ همچنان که از زاویه‌یی

^۱ محسن رنایی در ویدئوی نشر یافته توسط مؤسسه فرهنگی صداقت؛ آبان ۱۴۰۰.

^۲ اسمعیل خلیلی، طرح‌نامه همایش و مقاله ارائه شده به همایش «دانشگاه و تولید خرد برای آینده جامعه ایران»؛ دی ۱۳۹۶. منوچهر آشتیانی؛ سلسله درس گفتارهای تاریخ خرد در ایران؛ تیر ۱۳۹۷.

دیگر می‌توان نفس یا ابعاد یا عوامل موجدۀ بُحران را به آنچه در تاریخ معاصر رُخ داده است یا هم‌اکنون رُخ می‌دهد، نسبت دهد. در هر دو صورت، اولاً آنجا که این امر در هیأت یک واقعیت گسترده، بر ما عیان شده، دیگر نمی‌توان کوشش برای بررسی، تشخیص و جُست‌وجوی راه حل را دچار تعویق ساخت؛ به‌ویژه آن هنگام که احتمالاتی مخاطره‌آمیز بخشی وسیع از آحاد جامعه و اصحاب اندیشه را نگران و بیمناک ساخته باشد؛ ثانیاً هم ضرورت بررسی و شناخت علمی و همه‌جانبه موضوع بیشتر می‌شود، هم ضرورت مباحثه و گفت‌وگو دربارهٔ وجوه گوناگون، علل و نمودهای هرچه شامل‌تر و عینی‌تر آن؛ از جمله این وجوه و علل و از مهم‌ترین آنها، عللی هستند که نگرانی از وضعیت موجود می‌تواند با رفع آن علل یا با کاستن از دامنهٔ تأثیرشان، کاهش یابد.

گونه‌شناسی (طبقه‌بندی) نموده‌ها، علل و عوارض بُحران و یا بُحران‌های اجتماعی نیز در شمار موضوعاتی هستند که این همایش از طرح بحث درباره‌شان استقبال می‌کند و امیدوار است که اصحاب علوم اجتماعی، در سطوح گوناگون دانش تخصصی و از زوایای مکاتب فکری گوناگون، با هر زمینهٔ نظری و تجربی بدان همت گمارند و سعی بلیغ مبذول دارند؛ حتّا اگر در ردّ فرضیات دالّ بر وجود، علل و عوارض بُحران باشد؛ زیرا بحث و استدلال علمی در ردّ آنها هم راهگشای فهم بهتر ما از آن عوامل و شرایطی است که موجبات نگرانی جمعیتی نسبتاً معتدّله از آحاد جامعه را فراهم آورده‌اند و هم فی‌نفسه می‌تواند از نگرانی‌ها بکاهد. همچنین شایسته‌تر است اینگونه طبقه‌بندی هم شامل اموری باشد که حاکی از نموده‌ها، علل و عوارض بُحران‌های اصالتاً اجتماعی با خاستگاه اجتماعی محسوب می‌شوند، هم شامل بُحران‌هایی که اصالتاً در تعریفِ اخصّ امر اجتماعی، اجتماعی محسوب نمی‌شوند امّا واجد تأثیرات ناگزیر و کثیرالابعاد بر جامعه و امور اجتماعی هستند و انتظار می‌رود خرد اجتماعی در صدد و در تدارک رفع احتمال یا رفع عوارض چنین بُحران‌هایی باشد؛ البته می‌توان و حتّا می‌باید در تعریفی جامع از امر اجتماعی، بالاخص پس از هر میزان از توسعه (که در وهلهٔ نخست توسعهٔ خرد را نیز شامل می‌شود)، حتّا بُحران‌ها و فجایع اصطلاحاً طبیعی را نیز مشمول اموری دانست که تأثیر آنها بر زندگی انسان (فاجعه‌آفرینی آنها) مآلاً در نسبت و مرتبط با سطوحی از توسعه‌نیافتگی، لذا در نسبت و ارتباطی با امر اجتماعی است؛ با این حال تأکید درجه اول این همایش بر شناخت، توصیف و ریشه‌یابی آن بُحران‌هایی است که واجد خاستگاه اجتماعی محسوب می‌گردند و در مراتب بعدی، بر بُحران‌هایی که واجد خاستگاهی غیر اجتماعی شمرده می‌شوند.

محورهای همایش

۱. ویژگیهای اصلی، توصیف، تعلیل (تبیین) و گونه‌شناسی (طبقه‌بندی) دگر گونیه‌های اجتماعی ایران معاصر.
۲. دگر گونیه‌های اجتماعی ناشی از آنومی و دگر گونیه‌های افزاینده آنومی: چشم‌اندازهای امیدآفرین و بیم‌زا.
۳. ارزیابی و نقد نظریه‌های توصیفی و تبیینی دگر گونیا و بحران‌های اجتماعی ایران معاصر.
۴. ویژگیهای اجتماعی و عناصر فرهنگی موجودیت تاریخی اجتماعی ایران و عوامل بقای آن.
۵. گونه‌شناسی چالشهایی که موجودیت اجتماعی ایران با آنها روبه‌روست.
۶. ارزیابی نظریه‌های ناظر به موجودیت ایران و نظریه‌های ناظر به چالشهای فرا روی ایران.
۷. نسبت ایران به عنوان یک امر اجتماعی و تاریخی (مفهوم ایران) با سرزمین ایران.
۸. چالشهای هویتی: سازگاریها و ناسازگاریهای مؤثر و شایان توجه میان ابعاد گوناگون هویت ایرانی.
۹. ارزیابی تاب‌آوری مجموعه زیرساخت‌های اجتماعی، فرهنگی (معرفتی) و اقتصادی ایران حین رویارویی با تهدیدها در هر دو مقیاس تمدنی و اجتماعی.
۱۰. نیروها، طبقات، گروه‌ها و جریان‌های مولد و تشدیدکننده بحران (جامعه بحران‌آفرین)؛ نیروها، طبقات، گروه‌ها و جریان‌های مولد نظم و نیروهای مقاوم در برابر بحران (جامعه هنجارآفرین) در ایران.
۱۱. گونه‌شناسی، خصوصیات، تبیین و آینده‌نگری بحران‌های اجتماعی: چشم‌انداز کوتاه‌مدت و بلندمدت.
۱۲. تعامل‌ها و تعارض‌های دگر گونیه‌های اجتماعی جامعه ایران و حوزه فرهنگی تمدنی ایران با حوزه‌های همجوار و تأثیر هر کدام بر بقای دیگر جوامع منطقه.

هدف همایش، ضرورت موضوع و نتایج مورد انتظار

مهم‌ترین هدف همایش ایجاد امکان گفت‌وگو و مباحثه اصولی جمیع اهالی علوم اجتماعی، صاحب‌نظران، اندیشمندان و علاقه‌مندان درباره ایران و آثار دگر گونیه‌های اجتماعی ایران طی سده اخیر و چشم‌اندازهای گوناگون آینده این دگر گونیه‌هاست. همایش تأکید دارد و ترجیح می‌دهد که این گفت‌وگوها بر مدار دگر گونیهایی رخ دهند که چشم‌اندازهای امیدآفرین یا بیم‌زا در برابر چشم‌ناظران و آینده‌نگران ترسیم می‌کنند. هدف بعدی جلب نظر مُحققانی است که به ایران، جامعه ایران و مسائل اجتماعی ایران از زاویه ظرفیت‌های امیدآفرین دگر گونیه‌های اجتماعی از سویی و به آثار نگران‌کننده دگر گونیه‌های اجتماعی از سوی دیگر می‌اندیشند. زیرا شاید در برخی وجوه شرایط کنونی ایران و خاورمیانه را بتوان شرایطی محسوب داشت که بحران یا بحران‌های آنها، نه حیات سیاسی و اقتصادی

(مثلاً تغییر مرزهای سیاسی یا سقوط اقتصادی - حتا نوعی از فلاکت - اقتصادی پسافتی) را مثلاً در بازه میان‌مدت یک تا دو دهه آتی، بل که حیات فرهنگی و تمدنی آنها را در بلندمدت و یا در میان‌مدت، تهدید می‌کنند.

در استنباط برخی مُحققان مانند حسین سراج‌زاده، جوهری از بُحران‌های کنونی ایران در تراز «بُحران وجودی» و از این سنخ دانسته می‌شوند؛ بدین معنی که منصّه بروز بُحران، از نسبت انسان با جامعه و با زمان و مکان ایران (اکنون و آینده سرزمین) گذر کرده و اکنون و اینک در نسبت انسان با خویشتن خویش و نفس زمان و مکان بارز می‌شود. پس شدت بروز بُحران، نه تنها نسبت انسان با جامعه و با زمان و مکان (اکنون و آینده و سرزمین)، بل که به علاوه، نسبت انسان با خویشتن خویش را بُحران‌زده یا بُحرانی می‌کند. چنین امری، از موجه‌ترین و اخلاقی‌ترین دلایل و ضروریات طرح مسأله و اندیشیدن به نفس و آثار دگرگونیهای اجتماعی در شرایط کنونی است.

هرچند توجه و حتا تعمق در مباحث و تغییرات روز بسیار حائز اهمیت هستند و باید بدانها پرداخت، همایش هم انتظار هم امید دارد به توسعه اندیشه و کنش آن جریان پژوهشی نائل شود که از منظری به مراتب جدی‌تر از گفتارهایی که فقط ناظر به مباحث روز باشند، به سرنوشت ایران و احتمالاً دیگر جوامع هم‌سرنوشت خاورمیانه می‌اندیشد. انتظار و امید است این جریان طی سالهای آتی با توجه به دگرگونیها و رویدادهای امیدبخش و گاه بیم‌زا، شرایط جاری و چشم‌انداز آتی را مورد رصد و تأمل جدی قرار دهد. این امید بدین معنی است که حرمت و کرامت انسان در ایران و آینده این جامعه و احتمالاً دیگر جوامع خاورمیانه، از طریق اندیشه مُنقّح و روشمند و ژرفی که واقعاً به حال خود می‌اندیشد، از طریق کوشش جدی و واقعی برای فهمیدن آنچه رُخ می‌دهد و در پیش نهادن راه‌های واقع‌بینانه برای عبور از موانع و شبه‌بُن‌بستها تأمین شود، نه طی شعله‌ور شدن هیجان‌هایی که هر یک، یا در پی آرمان‌شهر خود به نفع دیگری می‌پردازند یا از طریق جنگ انسان‌ها با هم مجالی برای جامعه‌ماندن جامعه باقی نمی‌گذارند. منطق اخلاقی این همایش بر این امید بنا می‌شود که اندیشه‌یی در کار رفع مسائل ایران و خاورمیانه برآید که خود آن اندیشه، به تداوم و تشدید خشونت، در هیچ نوع آن، منجر نشود؛ بل که از سنخی باشد که از امکانِ احیاء و تداوم اخلاق و امر اخلاقی برخوردار باشد، بتواند در حفظ جامعه بکوشد و آن را توسعه و تداوم دهد.

به امید موفقیت این همایش در نیل به اهداف اخلاقی و علمی‌اش

دبیر همایش، اسمعیل خلیلی